

سیت علمی فرانسه
در

ایران

مطالعات جغرافیائی

جلد اول

ترجمه و توضیح
دکتر کاظم ودیعی

تالیف
شاک دو مرگان
از انتشارات چهاربهار

نیز به استناد

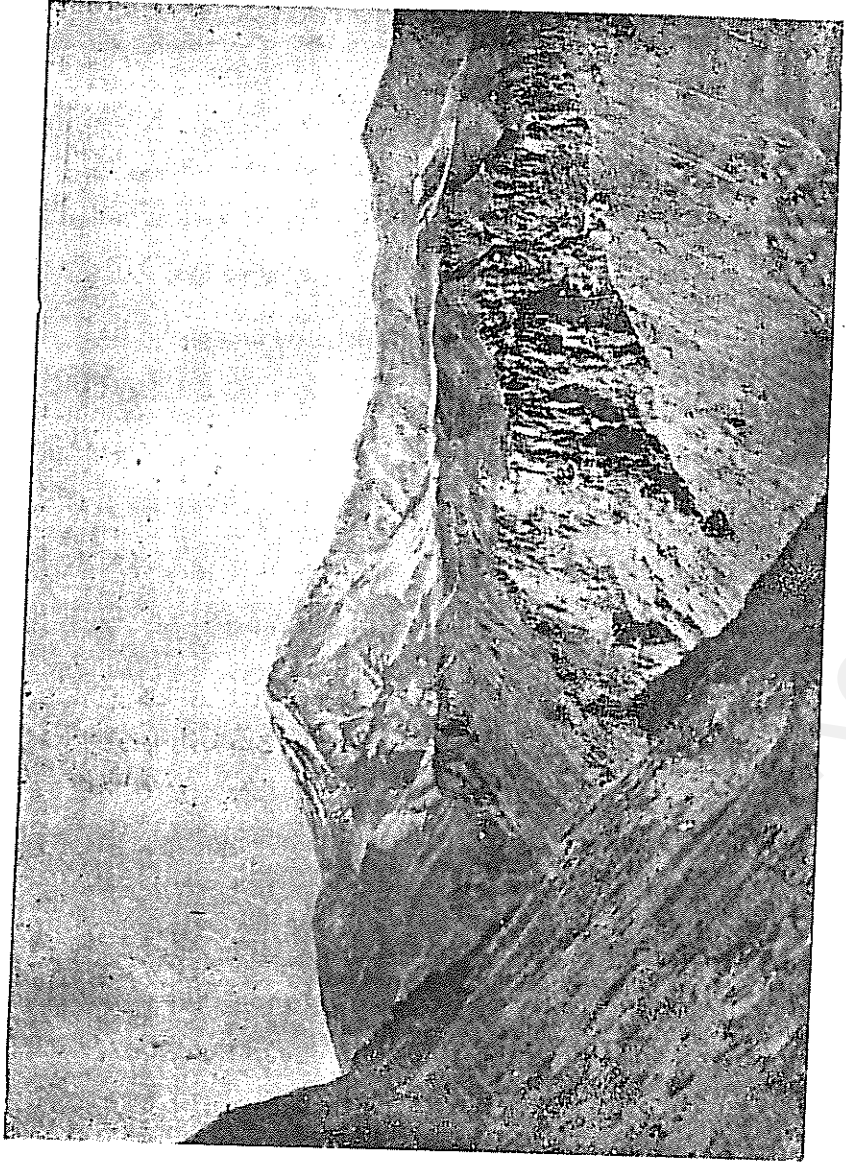
کتابخانه ملی ایران
شماره ثبت کتابخانه ملی: ۲۰۶
شماره ثبت کتابخانه ملی: ۲۰۷

کتابخانه ملی ایران
شماره ثبت کتابخانه ملی: ۲۰۵
شماره ثبت کتابخانه ملی: ۲۰۶
شماره ثبت کتابخانه ملی: ۲۰۷

کتابخانه ملی ایران
شماره ثبت کتابخانه ملی: ۲۰۸

کتابخانه ملی ایران
شماره ثبت کتابخانه ملی: ۲۰۹

www.KitabFarsi.com



ص ۱

منظره دماوند از ماکلا کلا (عکس از مؤلف)

تصویر ۱

از این کتاب در هزار نسخه با کاغذ ۷۰ گرمی سوئدی توسط انتشارات
چهر در چاپخانه شفق تبریز بجا برسیده است.

مقاله هتر جیم

تحقیقات جغرافیائی ژاک دومرگان از کهنترین و ارزنده ترین اسناد جغرافیائی وطن ماست. من ترجمه دوائر عمده جغرافیائی و یک رساله مختصر زمین شناسی او را بعنوان ادای دینی، از سوی یک طلبه جغرافیا نسبت بیک عالم بزرگ تلقی کرده، خوشحالم که امروز بخشی ازین دین را بصورتی که مقدورم بوده در دسترس هموطنان میگذارم. ما وطن خود را نمیشناسیم، از مواهب و استعدادات آن بیخبریم. این ادعا لزوم باثبات ندارد. بهمین دلیل متاع جغرافیا را درین بازار خریداری نیست؛ و با آنکه حالیه درچند دانشگاه از دانشگاههای ایران رشته جغرافیا داریم، در زمینه جغرافیای مملکتمان پیشرفتی محسوس نیست. در اینمقدمه جر باینصورت نمیتوان باین موضوع اشاره کرد. بمانند... اعتقاد را قم این سطور آنست که قبل از هر کار باید همه آنچه را که محققین بزرگ راجع بجغرافیای ایران نوشته اند بفارسی بر گردانده شود، سپس همه طلاب اینعلم دست بهم داده بر اساس یک مرکزیت صحیح و عقلانی کارهای آنها را ادامه داد. این وظیفه همه کسانی است که درین مرزوبوم بکار جغرافیا مشغولند.

در باره شرح حال ژاک دومرگان جز چند کلمه نمی گوئیم و تفصیل آن را بوصول اسناد لازم از مسقط الرأس وی وامیگذاریم. اما طبق نوشته ها و منابعی مثل فرهنگهای فرانسوی وی در ۱۳ ژوئن ۱۸۵۷ در هویوسون سور کوسون Huisson sur Cosson واقع در استان لوار و شر Loir et cher بدنیآ آمد و در ۱۹۲۴ در فارس بمرد. دومرگان عمری را در تحصیل و تحقیق گذرانید. او فارغ التحصیل مدرسه معدن Ecole des Mines پاریس است و از همان سال اول ختم تحصیل تا واپسین دم در مسافرت های مهم و مأموریت های علمی بوده است

کلیه کلیشه این کتاب توسط گراورسازی شعاری تبریز تهیه گردیده بدینوسیله از زحمات آقایان میرزا عبدالوهاب و مجید شعاری سپاسگزاری می نمایم.

مترجم

گویا اولین مسافرت علمی وی بلافاصله بعد از ختم تحصیلات او باشد که به انگلستان و بلژیک و آلمان و اتریش و اسکاندیناویا رفت و نتیجه آن دو کتاب: «تحقیق درباره زمینهای کراتسه اسکاندیناوی» و «زمین شناسی بوهم Bohém» است. مسافرتها و مشاغل تحقیقات بعدی او بطور خلاصه بشرح زیراند:

۱۸۸۴-۱۸۸۵ = بهند و مالاکا سفر کرد

۱۸۸۶ = همراه هیأت علمی قفقازیه بآن سامان مأموریت یافت و بفققاز و

چین رفت.

۱۸۸۹ = مامور ایران شد و تا ۱۸۹۱ در ایران بماند و در همین سفر است که پنج

کتاب در نه جلد درباره جغرافیای زمین شناسی و باستان شناسی و زبان شناسی ایران نوشت، که از آن میان ۲ جلد «مطالعات جغرافیائی» و یک جلد «زمین شناسی» آن مورد توجه خاص ماست.

۱۸۹۱ = بفرانسه بازگشت و چنانچه خود در مقدمه گوید بمأموریت مصر رفت

و تا ۱۸۹۷ در آن کشور بماند و در سمت رئیس اداره باستان شناسی، تحقیقات و کشفیات مهمی درباره تمدن و تاریخ مصر نائل آمد.

۱۸۹۷ = بعنوان رئیس هیأت علمی بایران آمد و بعد از عقد قرارداد با مظفر-

الدین شاه در شوش مستقر و بتحقیقات باستان شناسی ادامه داد و چنانچه میدانیم دنباله کارهای او تا روزگار ما ادامه دارد. داورگان داستان حمل اشیاء عتیقه ابراهیم که در شوش یافته و بفرانسه برده در جزوه بسیار مختصری منتشر کرده که خواندنی است. خوشبختانه این کتاب توسط آقای جهانگیر قائم مقامی تحت عنوان «سفرنامه داورگان» باتوضیحات و حواشی مفید بفراسی برگردانده شده است.

داورگان در این سفر ۱۱ سال یعنی تا ۱۹۰۸ در ایران بماند و در همین سال بفرانسه

رفت و دیگر باز نیامد. وی موفق شد مدارک مهمی را درباره ایلامی ها در ایران کشف کند.

داورگان از ۱۹۰۹ بتألیفانی دست زد که در حقیقت تبلوری از مطالعات قبلی او و عصاره و نتیجه همه آنهاست. از مهمترین آنها «اولین تمدن ها» و «درباره ملت ها» است. علاوه بر کتبی که در فاصله ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ درباره ترکیه و مشرق زمین نوشته بنظر میرسد از آخرین و مهمترین آثار او کتاب «بشریت قبل از تاریخ» و تحقیقات او در باره اصل و منشأ تمدن هاست.

آثار داورگان دودسته اند یکی آنها که جنبه جمع آوری اسناد و مدارک را دارد، دیگری آنها که تحقیقاتی است بر پایه اسناد مدارک جمع آوری شده قبلی و استنتاجات مؤلف که ضمناً با دوره هائی از سنین عمر خود داورگان مطابقت دارد. کتاب حاضر از جمله آثار دسته اول است و در حکم جمع آوری اسناد و مدارک است و بهمین دلیل دور از غرض و نظر است.

همه آنهاستیکه در طی نیم قرن اخیر درباره جغرافیای ایران مطالبی نوشته اند، مخصوصاً اگر طالب این نکته هم بوده اند که نوشته خود را حتی الامکان از مطالب جغرافیائی علمی غنی سازند بنحوی از انحاء، مستقیم و غیر مستقیم مدیون ژاک داورگان اند.

این بدان معنی نیست که وی جغرافیدان بمعنی دقیق کلمه باشد، اما دوسه اثر جغرافیائی وی نشان میدهند که در زمینه این علم خیلی بیشتر از آنچه مورد نیاز یک باستان شناس یا یک مهندس معدن یا یک زبان شناس است، تبجر دارد. وانگهی آثار جغرافیائی او را چنانچه میدانیم بعنوان یک مأخذ مدرک و سند اصلی (مخصوصاً در باره ایران و قفقازیه) از طرف جغرافیدانها و جغرافی نویسان طی چهل پنجاه سال اخیر در نظر گرفته شده، و همین مقام شامخ او را در عالم جغرافیا ثابت میدارد.

خود مؤلف در مقدمه همین جلد چگونگی تألیف آنرا شرح میدهد. قصد من از ترجمه آن در آغاز کلام روشن گردید، اما درباره شیوه ترجمه تنها خود را موظف بتوضیح یک نکته میدانم و آن اینکه اصطلاحات جغرافیائی علمی هنوز در ادبیات ما

جای خود را باز نکرده اند. من دیربست متوجه این نقص هستم و آرزو مندم روزی بتوانم فرهنگ لغات و اصطلاحات جغرافیائی، کاری را که دوسه سالست شروع کرده ام با انجام رسانده، تقدیم طلاب این علم کنم. با توجه باین نکته امیدوارم که خواننده اگر بهنگام خواندن بعضی جملات را نا آشنا بذهن یافت، مرا معاف دارد. من در قسمت های مربوط ب جغرافیای طبیعی نواحی مورد بحث درین جلد خشکی قلمی بیشتری بخرج داده ام و این از سر عمد بوده است.

دو مرگان با کمال خضوع و حقیقت بینی نام آثار جغرافیائی خود را مطالعات « Etudes » گذارده و چنانچه در مقدمه خواهید دید هر گز راضی نیست که از کلمه Etudes تحقیق و تتبع، اراده گردد.

در پایان این مقال ناگزیرم بیکى از علل اصلی که موجب عدم چاپ و نشر آثار جغرافیائی در ایران شده، یعنی بی توجهی اولیاء امور و ناشرین باهمیت این عام، اشاره کرده، کمال تشکر را از آقای خوشکار صاحب کتابفروشی و انتشارات چهار تبریز که باهمت و جرئتی که مخصوص خود ایشان است، بچاپ و نشر این کتاب اقدام کردند بنمایم. امیدوارم خداوند بایشان فرصت برکت دهد تا بیش از این در خطه تبریز بعلم و فرهنگ خدمت نمایند.

دکتر کاظم ودیعی

دانشیار جغرافیا در دانشگاه تبریز

خرداد ماه ۱۳۳۸

آگهی

مجلداتی که من امروز تقدیم عامه میکنم، میتوانست خیلی کاملتر و با انشائی دقیقتر باشد، و من بهنگام مراجعت از شرق این فکر را داشتم و میاندمیشدم: که در فرانسه دور از کلیه اشتغالات بنگارش آن پردازم. اما بمحض اینکه از مأموریت خود در ایران بازگشتم، از جناب مدیریت کل به سرویس عتیقات مصر فرا خوانده شدم، میبایستی پاریس را پی در پی ترک گویم، و در حالیکه جز یادداشتهای سفرم و چند کتاب ضروری و لازم اسناد و مدارک دیگری نداشتم، در میان گرفتاریها و مشکلات متعدد و بیشمار بنگارش این مجلدات پردازم. وقت من از همان زمان بین وظایف اداریم تقسیم شد؛ کارهای مهم حفاری و کاوش و تنظیم و تصفیة که غالب اوقات شخصاً میبایستی آنها را هدایت کنم، اتمام موزه جیزه Gizeh (۱) و تأسیس موزه اسکندریه، حفاظت انبیه، نشریات سرویس عتیقات مصر و بالاخره کارهای شخصی و دوری من از ناشر در تمام مدت چاپ « مطالعات جغرافیائی » بر مشکلات کار لاینقطع افزود. بهمین دلیل امیدوارم که خواننده برای این مجلداتی که انشائش فدای وظایفی مقیدتر شده است عافی و در گذرنده باشد.

مینیة ۲۴ دسامبر ۱۸۹۳

ژ. دومرگان

منظور من از شناسانیدن نتایج مسافرتم بایران، بیان مشقات و آلام و همچنین موانع و مشکلات بیشماریکه من هیبایستی برای بهتر هدایت کردن هیأت من از میان بردارم نیست. من در انتشارات خود از شرح ماجراهای شخصی چشم پوشی کامل نخواهم کرد، و فقط از مسائل علمی و کشفیاتی بحث خواهم نمود که بمن اجازه خواهند داد دوره جدیدی را درین ممالک که سابقاً بزحمت معروف بودند و من بنا بدعوت جناب آقای وزیر معارف در سپتامبر ۱۸۸۹ بمعیت هیأت علمی بدانجا اعزام شده‌ام بیافازم.

در صفحات بعد من تا آنجا که ممکن باشد از استعمال شیوه نگارش شخصی احتراز خواهم جست، و آنرا برای مسائلیکه در آن اظهار نظر و عقیده شخصی و خصوصی من است نگه میدارم. معیناً بمنظور آنکه خواننده بدانند گفته‌های مرا مورد بررسی قرار دهد، و زمان عبور مرا از مناطق مختلف بشناسد، وقایع و تواریخ را بصورت یادداشت متذکر میشوم، تا ضمناً بمسافرینی که پس از من بایران میروند خدمتی شده باشد.

قبل از هر چیز، آرزو میکنم که اثر من سهل‌المراجعه باشد، و هر کس بتواند درینجا اطلاعاتی را که طالب است بیابد، بی آنکه مجبور بفزائت ماجراهای من، تاثرات خوشایند و یا ناخوشایند من باشد. من از روی تجربیات شخصی خود میدانم که یافتن يك سند و مدرک در يك روزنامه سفری چقدر مشکل است و امیدوارم که درین اثر با جدا ساختن هر گونه مسائل و موضوعاتی که فائده علمی ندارد خواننده را در کار تحقیقات و تتبعات خود راضی و خشنود سازم.

همچنین بمنظور روشتر ساختن توضیحاتم، نشریات خود را درباره ایران بچهار قسمت خواهم نمود و بنا برین چنین خواهم نوشت:

۱- مطالعات جغرافیائی

۲- مطالعات زبانشناسی و نژاد شناسی

۳- مطالعات باستانشناسی

۴- مطالعات زمین شناسی و دیرینه شناسی

ملاحظه خواهد شد که کلیه نشریات من درباره ایران عنوان «مطالعات» را خواهند داشت. بالاخره من ادعای نوشتن کتب و رسالات کامل و بی عیب و نقص را ندارم. کوشش من درین مسافرت متوجه گرد آوردن و بدست دادن اسناد و مدارک تازه‌ای بوده است، نه مطالعه تاریخی یا جغرافیائی زندگی يك شخص یا يك محل «مونوگرافی». همچنین من در مطالعات و تحقیقات خود چنانکه در حکایت و گزارش مرسوم است خواننده را مخاطب قرار خواهم داد.

درین مقدمه، به پیروی از تجربه‌ام، بشرح شرایطی خواهم پرداخت که مسافرت بایران باید بر طبق آن انجام یابد. اطلاعات بسیار دقیقی که من خواهم داد. بحال بسیاری از مسافرین مفید خواهد بود، سپس باحتصار نشان خواهم داد که خط سیری را که هیأت من پیموده است کدام بوده است و بدین ترتیب در باب عللی که مرا بسیاحت يك منطقه کشانده توضیح بیشتری خواهم داد و از پیچ و خمهایی که ناچار بودیم طی کنیم کمتر بحث خواهم کرد.

مسئله اساسی در يك سفر، در آسیای قدامی و مرکزی وسیله حمل و نقل آدمها و بار و بنه است. مسافر مجبور است یکی از دو راه زیر را انتخاب کند: اولی کرایه حیوانات مورد نیاز، دومی خرید آنها.

کرایه حیوانات فقط در صورتی ممکن هست که مدت مسافرت کوتاه باشد و مسافر هر آن مجبور به توقف نباشد. درین صورت اگر بخواهد از مخارج یا از مسافرت با این وسیله احتراز جوید، راحت و بصره است که خرد مسافر با چاباری مسافرت کرده، بار و بند اش را با کاروان بفرستد.

مسافرت با چاپاری بسیار سریع است و اینکار بوسیله اسبهای پست شاهنشاهی ایران انجام میگردد . با توجه باینکه شب و روز سفر می کنند ، میتوان در هر روز ۳۰ فرسنگ برابر ۱۸۰ کیلومتر بیمود ، اما اینسرعت جز در شاهراهها ، مثل راه تبریز به تهران ، تهران به مشهد ، اصفهان به شیراز ، نمیتواند ، میسور باشد . اسبهای چاپاری معمولاً ناراحت کننده اند و در هر لحظه سرنگون می شوند ، بطوریکه بعد از طی ۱۵ فرسنگ برابر (۹۰ کیلومتر) در روز انسانرا از خستگی مریض می کنند .

هر فرسنگ مسافرت با چاپاری يك قران و با اسب (۷۰ / فرانك) تمام میشود اما انسان مجبور است سورچی استخدام کند ، و اینکار در هر فرسنگ شش کیلومتری تقریباً ۱/۴۰ را فرانك (بر حسب نرخ) خرج بالا میاورد .

با کاروان ، انسان گام بگام ، وبالنتیجه خیلی کندتر پیش میرود . حد متوسط يك منزل راه ۴ فرسنگ (۲۴ کیلومتر) است . قاطرچی ها (چارودار) بندرت راضی می شوند روزانه پیش از ۶ فرسنگ (۳۶ کیلومتر) طی کنند .

با این وضع مسافرت با حیوان ، روزانه ، تقریباً پنج قران (۴/۲۰ فرانك) قیمت دارد ، هر مرحله و منزل از راه باید بطور متوسط ۴ فرسنگ حساب شود . کرایه دهندگان حیوانات ، مخارج حیوانات و مخارج چارودارها را بعهده میگیرند . باینترتیب يك کاروان ۸ حیوانی بین رشت و قزوین برای طی مسافتی برابر ۱۵۰ کیلومتر تقریباً ۲۰۱۶۰ فرانك خرج دارد .

همین کاروان وقتی که ماهیانه کرایه شود ، تقریباً ۱۰۰۰ فرانك خرج دارد . برای يك مسافرت طولانی آسانتر و بصره مقرنتر اینست که حیوانات را خریده و چارودارها را ماهانه استخدام نموده و بخدمت گماشت .

بالاخره ، مسافر در هیچ صورت وابسته بقاطرچی هایش نیست ، او می تواند هر جا که بخواهد توقف کند ، اگر مایل باشد منزلهای طولانی ببیماید ، بعلاوه قاطرچی ها و آدمهایش مقداری از کارهای او را انجام میدهند ، او را در برداشتن

چارودارهایش کمک می کنند و دنبال هیزم و زاد و قوت وغیره میروند . . . این مزایا در چارودارهایی که خدمت حیوانات کرایه ای می کند ، لکن از پرداختن بهر چیز دیگر مطلقاً امتناع میورزند ، وجود ندارد .

قیمت اسبها و قاطرها در ایران بر حسب محل و فصل سال بسیار متغیر است . با نزدیک شدن سرما بهای حیوان ها تنزل می کند ، بسیاری از مردم حیوان های خود را بخاطر رهایی از آنها و هزینه تغذیه آنها در فصل زمستان می فروشند .

اسبهای بسیار خوب و زیبا برای سفر بیفائده اند . بایستی حیوانات قوی سه تا هشت ساله که تاکنون در کاروان شرکت جسته باشند تهیه کرد .

يك اسب سفری با چنین خصایصی ۲۰ تا ۳۵ تومان (۱۴۰ تا ۲۴۵ فرانك) قیمت دارد ، يك اسب بارکش (یابو) ۱۲ تا ۲۰ تومان (۸۴ تا ۱۴۰ فرانك) تمام میشود . قاطرها مرغوب تر از یابوها هستند . آنها ۲۰ تا ۳۰ تومان (۱۱۴ تا ۲۱۰ فرانك) قیمت دارند ، لکن در بعضی نواحی باتلاقی مثل گیلان و مازندران اسبها مفیدتر از قاطرها می باشند .

باین ترتیب برای کاروان هشت حیوانی که دوتایش اسب سواری باشد باید مبلغی در حدود ۲۲۰ تومان برابر ۵۴۰ فرانك سرمایه گذاری نمود .

برای تیمار و هدایت حیوان باید قاطرچی استخدام نمود . حقوق هر کدام از آنها ماهیانه ۳ تومان (۲۱ فرانك) ، و خرجشان با خودسان است .

راجع به علوفه ، باید روزانه و برای هر حیوان يك قران حساب کرد و برای کاروان هشت قران (۵۶ فرانك) حساب نمود . یعنی تقریباً ماهیانه ۱۷۰ فرانك خرج اسبها و قاطرهاست . باین مبلغ باید ۴۲ فرانك برای چارودارها ، ۳۸ فرانك هزینه های مختلف افزود ، باینترتیب میرسیم به ۲۵۰ فرانك و این مبلغی است که يك ایرانی در چنین شرایطی برای يك کاروان هشت حیوانی خرج میکند .

بطوریکه ملاحظه میشود اگر حیوان خریداری شود صرفه جوئی قابل ملاحظه

خواهد شد ، و من اینرا بهمه مسافرینی که میخواهند در کشورهای آسیای قدامی راهی طولانی بپیماید توصیه می کنم ؛ با وقوف باینکه ، اگر در طول ماههای اول راهشان هزینه زاد و قوتشان دو برابر است نبایستی موجب استعجابشان گردد ، زیرا که مترجم وقاطرچی هایشان از آشنائی و تجربه محلی خویش سوء استفاده می نمایند . برای کسانیکه بزبانهای شرقی تکلم نمی کنند ، داشتن يك مترجم ضروری است ، انتخاب این خدمتکار معتمد بسیار مشکل است ، نه دهم این مردم جداً نادرست و متقلب و دغل کارند و از موقعیت خود سوء استفاده می کنند .

همچنین باید آشنائی داشت که بریکی از حیوانات بارکش با وسایل کارش سوار شده کاروان را دنبال نماید . این خدمتکار مطلقاً ضروری است ، اما بهمان صورت که در مورد مترجم دیدیم ، بسیار مشکل است که یکی را یافت که تا سرحد امکان ندزدد .

در مدت سال اول مسافرت من با تکلم بترکی بدون مترجم گذراندم ، من يك منشی بومی (میرزا) بخدمت گرفتم ، که بعلاوه ، چندان درستکارتر از مترجمهای رسمی سفارت در استانبول نبود ، ولی من خود میتوانستم کوچکترین حرکت او را تحت نظر گیرم . فقط در تبریز بود که يك مترجم واقعی یافتم ، شخصی بود بنام کلنل عبدی تانائوس خان که والا حضرت ولایتعهد با گذاشتن در اختیار من کمال منت را بر من نهادند ، اما کلنل عبدی خان مترجم بمعنی معمولی کلمه نبود و من برای همه مسافران ایران آرزوی داشتن نظائر او را مینمایم .

من تشریح کردم که شرائط مسافرت با يك کاروان هشت حیوانی ، اسب وقاطر کدامند ، رویهم کلیه مخارج ، مسافر نباید پیش از ۱۰۰۰ فرانک درماه خرج نماید . کاروان من خیلی پر شمارتر بود ، این کاروان شامل پنج قاطر ، چهار اسب سواری بود . من در تهران این حیوانها را خریده و نوکرهای بومی خود را استخدام کردم ، اما بعد از طی يك مسافت طویل که بایستی می پیچودم بکرات آدمهایم را تغییر

و حیوانهای خسته و فرسوده از يك چنان راهیمائی طولانی را تجدید نمودم .

بار و بنه و اسباب سفر ؛ باید بیار بندیهائی تقسیم شود ، هر بار مرکب از دو بسته کوچک یا دو صندوقچه که وزن آن از ۴ کیلو گرام بیشتر نباشد ، که میشود ۸۰ کیلو گرام برای هرلنگه بار .

اقلاً داشتن دو چادر ضروری است ، یکی برای شخصی ، دیگری برای نوکرها ، زیرا در تابستان خانه ها کثیف و پر از حشرات وغیر قابل سکونت می باشند ، حتی با صرفه تر است که هر زمان که هوا اجازه دهد چادر را برافراشت و زیاد بدهکده ها نزدیک نشد ، و گرنه مورد هجوم مردم کنجکاو بدیدن خازجی و متمایل بکش رفتن بعض اشیاء واقع خواهند شد .

برای ایرانیان طبقه پست و گاهی هم بعض مقامات بالا ، اروپائی موجود ناپاکی است که جز با نفرت و اکراه ازو پذیرائی نمی کنند . بنابراین باید بخاطر واقع نشدن در معرض ناسزا تا آنجا که ممکن است از تماس با بومی احتراز نمود .

بهمان اندازه که ایرانیان طبقات بالا مهربان ، باتربیت و مهمانوازند ، مردم بازار و بازاریها پر حرف اند . آنها معمولاً بسیار ترسو اند و بالنتیجه موذی و خطرناک ، اما ترجیح دارد که جز بواسطه نوکرهای بومی با آنها روابطی برقرار نکرد .

کردها که ظاهراً ترسناکتر از دهقانان ایرانی اند با وجود این بسیار مهمان نواز تر اند ، از طرفی باید متذکر شد که در کشورهاییکه در آن مسلمانان دو فرقه شیعه و سنی میزیند اروپائی بایستی همیشه بسنی مراجعه کند .

در مسافرت ایران هدیه دادن (بخشش) امری ضروری است ، اما نباید این وسیله را بد استعمال کرد ، و گرنه بومی ها ارزشی برای آن قائل نشده نوکرها بخود حق می دهند که مردی را که اینقدر کم حساب پولش را نگم میدارد بچاپند . هدیه باید همیشه با سخنان نیکو همراه باشد ؛ با بومی باید بمانند يك بچه ایکه با شیرینی میدهد رفتار کرد ، یعنی قبلاً توجه او را خوب باین نکته جلب کرد ، که شیرینی ها

من يك توصيف سريع و شرح اجمالی از خط سير طی شده بوسیله هیأت در مدت ۲۷ ماهی که سفری بطول انجامید خواهم، تا بخواننده نشان دهم که من همگی مناطقی را که از آن سخن خواهم گفت بیموده‌ام. من جز چند تاریخ نخواهم داد و از کسانی که مایل ببررسی افادات و ادعاهای من اند، خواهش می‌کنم که به‌تن مراجعه کنند، آنها مفصل‌ترین اطلاعات را بصورت یادداشت در آنجا خواهند یافت.

درماه اوت ۱۸۸۹ بود، که جناب آقای معارف و صنایع مستظرفه افتخار مأموریت باسیای قدامی را بمن داد. من میبایستی در حدود یکم سپتامبر حرکت کنم، اما بعلت اشتغال بنشریات (۱) مأموریت قبلی‌ام، جز در هفدهم مارس را ترك نکردم، و از آنجا بقصد باطوم سوار بکشتی شدم.

هیأت اعزامی مرکب بود از خانم مرگان، و من و نوکرمان پیر واسلن Pierre Vaslin، يك سر با قدیمی، جوان نازنینی که من در تمام مدت این مسافرت طولانی و طاقت فرسا که طی آن او محققاً رنج فراوانی کشید جز مدح و تقدیس او ننمودم و بالاخره هم باین شخص بود که تمام اسباب و آلات و وسایل کار هیأت سپارده شده بود.

بقفقازیه رسیدیم، چند روزی در حوالی قفلیس توقف کردیم، تا ترتیب حفاریات مقابر زیرزمین تلوان Tèlovan را که من از مدت‌ها قبل از وجودش باخبر بودیم بدهیم. از باکو ما با عبور از رشت و قزوین بتهران رفتیم. در رشت مورد پذیرائی صمیمانه و مشفقانه آقای پاکتیوف Paktinoff قنصل روس قرار گرفتیم، اجازه می‌خواهم که اینجا تشکرات صمیمانه‌ام را تقدیمش کنم.

درین اولین مرحله تا پایتخت، من اسبان و خاطرها را کرایه کردم. ما با کاروان در حالیکه کرانه چپ قزل اوزن (سفید رود - مترجم) را بمنظور صعود بمنجیل و قزوین تعقیب می‌کردیم، کوهستانها را گذشتیم.

۱- هیأت علمی در قفقاز: جلد ۱، نخستین دوره های فیزی در ارمنستان روس:

جلد ۲، تحقیق درباره اصل و منشأ مردم قفقاز پاریس لورد ۱۸۸۹

از قزوین بتهران جاده هموار است. سفر در پای کوهستان، کنار فلات ایران انجام میگیرد.

در تهران آقای پواز دیووی دولا پویپ Paulze d'ivoy de la poype

کاردار فرانسه، با لطف و انعام، ما را بنمایندگی دعوت کرد. من نهایت سپاسگزار مهمان نوازی دلپذیر او و ارتباطاتی که او با کمال میل برای من بین صاحب‌منصبان عالی‌رتبه دولت شاهنشاهی ایجاد کرد هستم. آقای پواز با معرفی من بوزرا، و مخصوصاً بحضرت والا امین‌السلطان صدراعظم، خدمت بزرگی به‌یأت من نمود.

برای من غیرممکن است که از فرد فرد کسانی که در تهران نسبت بتحقیقات من اظهار علاقه کردند بطور جدا جدا تشکر کنم. بنابراین من تشکراتم را با گفتن اینکه اعلیحضرت شاه با تمام قوا از هیأت حمایت نمود بصورتی کلی وعمومی اظهار میدارم، و اگر گاهی اتفاق می‌افتاد که با مشکلات جدی از طرف سکنه مواجه شوم، این بدانجهت بود که ما عازم دیدن کوهستانهای بودیم که هرگز کسی بدانها نمی‌رود؛ در جوار مرزها، همانطور که خود ایرانیان می‌گویند «در مناطقی که خود خدا هم بزحمت آنها را می‌شناسد».

در تهران، من اسبها و قاطرهای لازم برای سفرمان را فراهم کردم، نوکرهای بومی را استخدام کرده و آخرین تدارکاتم را پایان دادم.

بار و بنه مرا در فرانسه برای يك مسافرت هشتصد روزه تدارک تهیه دیده بودند. من از مدت‌ها قبل خط سیرم را مطالعه نموده بودم و باید اینرا بگویم که در طرح و نقشه من هیچ خطا و اشتباهی نبود.

من هفتصد و پنجاه لوحه عکاسی، ژلاتینو پرومور نقره‌ای Gélatino

Bromure d'argent و يك دستگاه عکاسی بدون سه پایه، فوری، (۱) تفنگ کوتاه

۱- کلیه وسایل عکس برداری من از مؤسسه آقای گیومینو Guilleminot،

شماره ۶ کوچه شورون Choron پاریس، تهیه شده بود، من باید بخاطر خدمتی که دریافت داشتم از ایشان تشکرات واقعی بنمایم.

فشنگ ، چاشنی‌ها و ریسمان و طناب ، اسباب و ابزارهای مساحی ام را با خود آورده بودم. در تهران بار و بنه‌ام را بدو قسمت کردم ، یکی را با خود برداشتم، دیگری را بتبریز ، آنجا که آنها را در اوت ۱۸۹۰ باز می‌یافتم فرستادم .

با انجام آخرین تدارکات ، ما تهران را در ۲۳ نوامبر ۱۸۸۹ بعزم دره لار از طریق شهر دماوند و گردنه امامزاده هاشم ترك گفتم . سپس چند روزی در رینه واقع در پای دماوند ، کوهستان ۶۰۸۰ متری که من در سوم سپتامبر بر آن صعود کردم توقف نمودیم .

بر اثر سرمای شدید (۳۰ درجه زیر صفر) و بعلمت صعود ابخره گوگردی ، در ارتفاع ۵۷۰۰ متری متوقف شدیم . من ازینکه نتوانستم دهانه آتشفشان را دیدن کنم تأسف و اندوهی داشتم اما این گردش و کوه پیمائی علمی بمن امکان یک مطالعه زمین شناسی و توپوگرافیک بسیار مفصلی ازین مجسمه بسیار جسیم داد .

بعد از سیاحت و تماشای نواحی اطراف وهنه ، خرابه‌ها و مناظر وحشی آن از دره لار تا آمل فرود آمدیم ، آنگاه در میان مردابها و برنجزارها بجلگه پست مازندران وارد شدیم .

از آمل باستراباد رفتیم، در حالیکه در مسیر خود، بارفروش، ساری، اشرف، را سیاحت نمودیم، بدفعات مسیر خود را تغییر دادیم تا منطقه را بهتر دیده و اگر ممکن باشد راهی سهل‌العبورتر از باتلاقهای پراز سنگ و باصطلاح (جاده شاه عباسی) که چارودارهایمان مدعی بهدایت ما در آنها بودند بیاییم .

این مسافرت طولانی بهمان اندازه هم طاقت فرسا بود ، که با وجود گذراندن روزهای تمام در باتلاقها میان اراضی شکاف خورده باتلاقی و خیس از آب باران ، بنظر می‌رسید که در ابتدای سفرمان بودیم و بالتوجه معلوم میشد که هنوز علیه بدهوائی و بی‌نظمی درجه حرارت عادت نکرده بودیم .

در استراباد از طرف ولی‌خان سردار حاکم ، قنصل روس آقای لوتیسکی

Lewitzki و یک مرد مهربان و رؤوف شاهزاده و شیمادزه Vachimadzé کارمند تلگرافخانه روس که با وجود اینکه ۱۴ سال در میان ترکمن‌ها گذرانده بود هنوز ازو یک گرجی خوب و شاد و مهمان نوازی بجا مانده بود پذیرائی شدیم .

اقامت ما در استراباد تقریباً یک‌ماه بطول انجامید - مدت زمانی که طی آن ما استپ و ترکمن‌ها را دیدن کردیم و حفاریهایی بنمودیم - سپس راه مازندران را باز گرفتیم و اینمرتبه جاده شاه عباسی را بقصد کرانه دریای خزر و تعقیب آن تا گیلان در سمت چپ گذاذیم .

در طی توقف‌های فراوانمان ، غالباً بهر اندازه که باتلاقیهای طرفین جاده اجازه می‌دادند بداخله سرزمین پیش میرفتیم تا جماعات دور افتاده از هر گونه نفوذ خارجی را مطالعه نمائیم .

برای عبور از تمام درازای جلگه پست جنوب دریای خزر ، تقیناً جاده‌ای که از شنها عبور می‌کند بهترین راه است . اما این جاده معایب بسیار خطیری دارد . عدد رودهایی که بدریا میریزند قابل ملاحظه است ، لازم است که از آنها با گذار عبور نمود و بهنگامیکه عمیق باشند بدریا رفت و خط طارم ساحلی را یافت . در بحالت اگر باد بوزد انسان در معرض امواج می‌باشد .

بعد از آنکه مازندران را در طول واز کنار بی‌مودیم ، فرح‌آباد ، مشهدسر ، علی‌آباد نمایان شدند ، بالاخره بتنگابن رسیده ناگزیر بچند روز توقف در آنجا بودیم . حیوانهای ما ضعیف و بی‌حال بودند ، مراحل و منازل بین راه طولانی بود و منشی بومی من غالباً پول غذایش را بجیبش می‌گذاشت .

خوشبختانه در آنجا سه نفر یونانی یافتیم ، آقایان : کوسیس Koussis ، کیریاکوس Kyriakos ، لئونیداس Léonidas که برای سیاحت جنگلهای شمشاد بمنطقه آمده بودند و بلطف و کمک میزبانمان، ما کاروان خود را مستقر کرده این منطقه زیبا و دلفریب را با کمترین جزئیاتش دیدن نمودیم .

تنگابن را ترك کرده وارد گیلان شدیم، منطقه ایست خیلی آبادتر ازمازندران، و بعد از عبور از قزل اوزن وارد رشت نزد دوستان سال گذشته مان آقا و خانم پاکتیونوف شدیم.

دومین اقامت ما در رشت جز چهار روز نبود. بعد از آن ما در حالیکه مرداب را دور می زدیم و بعد هم کرانه دریا را دنبال می کردیم بقصد طالش برآه افتادیم. از آستاراخاک ایران را بزم و ورود بروسیه ترك گفتیم مرز ازلنکران بندر زیبای دور افتاده واقع در میان شاخ و برگ درختان، جائیکه استقبال کریمانه مقامات روسی و خصوصاً شاهزاده و شاهزاده خانم جئو رجیاردزه در انتظار ما بود جز يك روز راه فاصله ندارد.

در حالیکه در خاک ایران نتوانسته بودم بدخلخواه خودم حفاری و کند و کاوی کنم، امیدوار بودم که قسمت اعظم تابستان را بسیاحت در کوهها و انجام اینکار در طالش بگذارم. معیناً قبل از نفوذ بداخله متوجه سیاحتی مفصل از همه کرانه، همچنین جزیره ساری واقع در فاصله ای از دریای خزر بودم.

این اولین تحقیق که هیچگونه نتیجه باستانشناسی برآیم بیار نیارود، بمن اجازه داد که محاسبه دقیقی از تخطی و تجاوز زمین بردریا (اشاره به پیش و پس روی آب دریا - مترجم)، از محل مصب کورا و ارس مجتمعاً بنمایم.

هیأت آنگاه جلگه را بقصد بالا رفتن از دره های طالش ترك نمود.

اولین تحقیقات من بی هوته و نمر بودند، بالاخره یافتن نخستین مقابر مشکل بود. معیناً من برای راهنمایی جزمون مؤلفین قدیمی در باره مراسم تدفین بومیان عهد باستان در دست نداشتم. بالاخره بعد از هزار تغییر جهت در دل جنگل من بعوض کراولادی Kraveladi معروف يك مقبره زیر زمین از قبل از تاریخ که در آن سنگهای بزرگ پهنی روی دو سنگ عمودی می گذارند کشف کردم.

این کشف کوچک بخودی خود ارزش چندانی نداشت، کلیه مقابر بتقلب مورد

غصب و تعرض قرار گرفته بودند، لکن این حداقل بمن اجازه می داد که بمردم منطقه توضیح دهم که هدف تحقیقات من چیست و جهتی را هم که باید تحقیقاتم در آن هدایت شوند بخودم بفهمانم.

چنانچه بالاتر گفتم، من مترجم نداشتم، لیکن تقریباً همه طالشی ها ترکی یا فارسی را می فهمید، بطوریکه در مدت کوتاهی من پنج یا شش مأمور خبرچین که بدنبال مقابر منطقه را می گردیدند، در جریان گذاشتم.

من از روابطم با طالشی ها همیشه خشنود و راضی بودم، مردمی اند، مالایم و نرم، بسیار سربراه و مطیع که من بهترین بخش کارهایم را از آنها بیرون کشیدم. معیناً بجاست که بگویم که در ابتدا حفاریهای قبور آنها را ناراحت می کرد، اما توضیحات کافی و رسا بهمراه هدایا ناراحتی آنها را بابان داد؛ بالاخره بخود می گفتند چرا باین مقابر دستبرد نزنند، اینها بازماندگان مؤمنین و معتقدین حقیقی نیستند بلکه از زندیقان بت پرست و حشمتنک اند؟ و همین موضوع روبره معنیابی را عاید ما ساخت (۱).

در مدت دو ماه من کوهستانهای لنکران را دیدن و واری کردم، تساهی کوره راهها را بیموده، همه دعای و ادعاهای شکارچیانم را رسیدگی کردم. من زیر زمین های کراولادی، هویل، وری، جونو، هی وری، و غیره را که در آنها دو بیست و بیست مقبره کشف شدند یکی پس از دیگری کاوش کردم.

بهننگامیکه کاوشهای من توسعه عظیمی بخود گرفته بود از طرف دستگاه اداری روس آنها متوقف شده یافتیم. انجمن باستانشناسان بموجب يك فرمان تزار از جانب امپراطوری، حفاری در در قلمرو روس را برای اشخاص خارجی غدغن می ساخت، و سفیر ما در سن پترزبورگ نتوانسته بود اجازه استثنائی بنفع مطالعات من دریاک

۱- منظور آنستکه با پول کمی دست حفاری های مهمی زد و مجبور نشد هدیه

زیادی بدهد. مترجم

کشور این اندازه دور افتاده ، این اندازه کم شناخته شده ، کشوری که در آن هرگز بتحقیقات باستانشناسی مبادرت نشده بود، بدست آورد .

اگر برای من ممکن می شد که چندماه دیگر را وقف اینجا کنم ، تحقیقات من که تا آنموقع خیلی پیش رفته بودند بسیار کامل می شدند . بهمین دلیل من تمام تلاشم را برای بدست آوردن اجازه نامه هایی که لازم من بودند کردم . در بازگشت بلنکران هشت روز بمبادله تلگراف با سفیر فرانسه در سن پترزبورگ گذراندم . بنظر میرسد که هیچ چیز ممکن نمی بوده است ، زیرا نه فقط از سر گرفتن کارهایم قذغن شد ، بلکه کلسیون هایم نیز توقیف گردیدند ، و تنها بعد از مذاکرات طولانی دیپلماتیک ، ماهها بعد از آنکه من آنها را تحویل حاکم لنکران دادم بمن مسترد شدند .

بنابراین توقف در لنکران سودمندتر بود ، لیکن من هنوز به پذیرش تقاضای اجازه هایی که از حکومت روس نموده بودم ، امیدی میداشتم . اگر این اجازت ها فراهم من شده بودند ، من میتوانستم تحقیقاتم را در منطقه ارس از نو آغاز کنم . بهمین دلیل هیأت در اولین روزهای ژوئیه لنکران را بقصد رفتن به قفقاز صغیر ترک نمود . جاده ایراکه هیأت دنبال کرد ، لنکران را در تمام طول گذشته در بلاسووار به دشت مغان وارد شده به رودخانه قرا دونی میرسد .

گرما بغایت رسیده بود ، بهمین دلیل ما شبها سفر میکردیم . بعلاوه دشت مغان از نظر امنیت شهرت بسیار بدی دارد . من از همه آدمهایم دور افتاده بودم ، و در عبور ازین صحرا ما تنها بودیم ، هیأت جز شامل خانم مرگان ومن و آقای پیر واسلن P. vaslin و اشیرمان که خوشبختانه من با پولی بدهکار بودم و او بدنبال حقوقش میامد ، نمی بود .

در مدت شش روز و شش شب ، ما خودمان چاروداری میکردیم ، حیوان هارا تیمار و نگهداری کرده ، بار نموده ، و بهنگام راهپیمایی آنها ، مراقبشان بودیم ، بالاخره خسته و مانده بکنار رودخانه رسیدیم .

در قرا دونی من دوفتر دهاتی برای خدمت قاطرها استخدام کرده ، و ما با عبور از ارس داخل کوهستان شدیم .

عبور ازین بخش از دره ارس بهنگام تابستان بسیار خطرناک است ، چه پراز مار و عقرب ، در معرض هجوم دزدان و قطاع الطریق ، و قاچاقچیان بوده ، پست های قزاق متعددی نیز که آنرا حفاظت می کنند وظیفه سنگینی داشته ، تقریباً همه روزه آنها با قزلباش ها (۱) زد و خورد و تیراندازی دارند .

از ابتدای وزوم باولین پست نظامی ، من نامه های تفلیسم را بافسرانی که ما را با قزاق ها پست به پست همراهی کردند ارائه دادم ، همه جا ما بصمیمانه ترین وضعی پذیرائی شدیم .

به شوشا Choucha که رسیدیم ، چند روزی استراحت کردیم ، ومن درینجا خبر شدم که تقاضای من در مورد حفاری رد شده است . روزنامه های قفقاز از کشفیات من در لنکران صحبت کرده بودند . و هر چه بیشتر مرا بعنوان غارتگری که بقصد تصرف ثروت های روسیه فقیر آمده وصف کرده بودند . دولت بدون شك با این عقیده همراه نبود زیرا حمایت بسیار صمیمانه خود را از من ادامه داد ولی افکار عمومی برانگیخته شده بود ، بطوریکه ماهها گذشت بدون آنکه سفیر فرانسه واقعاً بتواند باین مسئله توجه کند ، و این هنگام هم برای از سر گرفتن مذاکرات خیلی دیر بود .

بهنگام ورود به شوشا کاروان در حقیرترین ورقت باترین حالت بود ؛ قاطرها از شدت گرما و طی منازل طولانی خسته و فرسوده ، همگی بر اثر پالانشان زخمی بودند ، اسبهایمان هم دیگر تاب و توانی نداشتند ، و اما خودمان ، ما آرزومند اندک استراحتی بودیم .

عدم توانائی من نسبت بحفاری در خاک روس اقامت مرا در آنجا بیفایده ساخت .

۱- بمعنی سر قرمز ، بسبب رنگی که برای قرمز کردن ریش خود بکار میبردند ، در قفقاز چنین نامیده می شوند .

دسته من بسرعت عازم تبریز شد تا در آنجا با قنصلمان راجع بسیاحت کردستان و آذربایجان مذاکره و توافق بعمل آوریم.

از شوشا هیأت از جاده معروف به قاقاچیجان که از ارس با پل خدا آفرین گذشته قره داغی را قطع و از غرب اهر عبور می نمود عزیمت کرد.

بعد از عبور از رودخانه و بجا گذاردن قزاقها ما بمدت يك روز و نیم کناره راست ارس را میپیمودیم و ضمناً دهکدههای متروک را که تابستان قلمرو و مرکز پشه و تب است تماشا می کردیم ، بالاخره با زحمت شروع بیالارفتن از دامنه کوهها نمودیم .

درین دره های وحشی چند قبیله از قاقاچیجان که یکی از دیگری نسبت بار و پائین دشمن تر اند وجود دارد ، و بر روی قلل دست نیافتنی آنها عشایر واقعی یاغی ، شامل جانی ترین راهزنان از همه نژادها تحت حمایت پلیس ایران با اسبها و زن و بچه هایشان زندگی می کنند .

بهنگام غروب آفتاب و در میان مهی غلیظ کاروان ، بمیان این دزدها رسید . بمحض دیدن ما ، مردان تا دندان مسلح ، بما نزدیک شدند و در همانجا زنها چادرها را بسرعت پیچیده بشکل چتر در آورده و بنه خود را بار اسبها میگردند .

روابط ما با این چادر نشینانی که ابتدا کم مهربان بودند ، وقتی که آنها دانستند که ما نه روسی هستیم و نه ایرانی و که از فرنگستان آمده ایم ، بزودی صمیمانه شد و محققاً ما یادگاری خوب از عبورمان برای آنها بجا نهادیم .

این راهزنان در آذربایجان فوق العاده وحشتناک اند ، آنها لاینقطع مرتکب جنایات و ضایعات در روستاها می شوند . بمنظور داشتن آزادی مطلق در اعمال خود این راهزنان حرفه ای لباسهای مختلف می پوشند ، باین ترتیب ، ما از طرف ملا و سید ، قزاق روس و افسر ایرانی محاصره شده بودیم . اما ببرکت پنخس و توزیع فشنگ - بول حقیقی این سرزمین - ما به نیکوئی پذیرائی شدیم .

به تبریز رسیدیم ، در قنصلخانه فرانسه از ما پذیرائی بعمل آمد و چند روزی نزد هموطن مهربانمان آقای ا . برنی (۱) گذرانیدیم .

وقت آن بود که بیک مرکز تهیه و تدارک آذوغه و وسایل استراحت و حمل و نقل سری بزنیم ، زیرا اسبها و قاطرهای ما يك بار دیگر خسته و فرسوده شده بودند . درین موقع من از بازار مهم تبریز برای خرید چند حیوان بمنظور ادامه سفرمان استفاده کردم .

تازه وارد تبریز بودیم ، که من آثار نفوذ قابل ملاحظه ای را که وزیر مختارمان آقای ر . بالوی R . balloy از بعد از بازگشت بتهران توانسته بود کسب کند حس کردم . او با عنایت و رأفت از مأموریت من اطلاع حاصل کرده کلیه اقدامات لازم را برای معاضدت بهتر من در کارهایم نمود و قویاً توصیه مرا بمقامات ایرانی در آذربایجان نموده بود .

ببهترین و گرامی ترین وجهی از طرف حضرت والا امیر نظام بحضور شاهزاده والا حضرت ولایتعهد که در آن موقع حاکم آذربایجان بود و نصرت الدوله که فعلاً حاکم تبریز است و تمام معارف محل پذیرفته شدیم . ما در تبریز چند روز خوش و دل انگیزی گذرانیدیم .

در همین شهر بود که شاهزاده والا حضرت ولایتعهد يك سرگرد توپخانه را برای همراهی ما مسافرتهای بعدی انتخاب کرد .

سرگرد عبدی خان تاتاروس ، که با ما تا شوشتر آمد جوانی ۲۸ ساله ، درس خوانده بود ، و عمیقاً آداب و رسوم مملکت را می شناخت . او همچنین فرانسه ، انگلیسی ، ترکی ، فارسی و ارمنی را خوب صحبت میکرد . شاید هم سفرها برای او کمی سخت بود ، اما من امیدوارم او نیز مانند ما با اندیشیدن باینکه ما بطیب خاطر قدر همکاری ارزشمند او را می شناسیم ، بدیها را فراموش کند .

بر اثر تقاضای من جناب وزیر فرهنگ با انتصاب سرگرد عبدی خان بافسری
 اکادمی موافقت نمود و من خود در بازگشت پیاریس شمشیری که بر آن « یادبود
 سفر کردستان و آذربایجان ۱۸۹۰-۱۸۹۱ » نوشته شده بود برای او فرستادم . امیدوارم
 که این یادبودها روزهای بد را فراموش از سازند و آرزو می کنم که آنرا زیاد در
 سرزمین وحشی ها آنجائیکه احرافه خود را آنقدر خوب انجام داد با خود حمل نکند.
 هیأت با ترك تبریز بسمت جنوب پیش رفت، دریاچه اورمیه را بقصد رسیدن
 به کردستان مگری دور زد و ضمناً در سر راه مرآغه و آناز و ابنیه قدیمی مسلماناناش
 را دیدن نمود .

از میان دو آب ایلات و عشایر کرد آغاز می شوند. ازین هنگام تا پایان مسافر تمان
 ما در میان اقوام وحشی زندگی مینمائیم . من اعتراف می کنم که بدون خاطر جمعی
 از رودخانه سرحدی عبور نکردم . من مشکلات و خطراتی را که بایستی با آنها
 مواجه شد مقابل چشم حاضر داشتم . خوبیها و بدیها را حواله بتقدیر کرده بودم ،
 و این با علم و معرفت بعات و موجب بود که با اعتقادی که من بسر نوشت و تقدیر دارم
 تشجیع و تقویت شده باولین ده کرد نزدیک شدم . « پیش خود می گفتم ، خودم را از
 آن بیرون خواهم کشید ، مگر نه من همیشه از مواضع خطرناک بیرون جستم ام » .
 محققاً پذیرائی که در ساوجبلاع (۱) حاکم نشین این ایالت کوچک - انتظار
 ما را می کشید برای القاء ترس آینده نبود . اما من بخوبی میدانستم که منطقه مگری
 از تمام کردستان متمدن تر است و که سیف الدین خان مهربانترین و مهمان نوازترین
 کردهاست .

سیف الدین خان سردار ، پسر حاکم سابق آذربایجان بهمین اسم ، از اعقاب
 والی های مگری و از همین رو دارای قدرت و حکمروائی غیر قابل انکاری بر طوایف
 و عشایر مختلف بوده . بدبختانه کمی بعد از عزیمت ما از مگری ، اجل ، اینمرد توانا

و دانا را در بیست و نه سالگی در ربود و ایران را از يك وجود هوشمند و برگزیده
 محروم ساخت .

اولین مشغله و دلوپسی ما ، سیاحت بخشهایی از مگری که بوسیله کردهای
 شهر نشین مسکون شده بود ، بود ، سپس ما وارد دره کلوه (زاب کوچک) که
 در آن عشایر مامش ، منگور Menghores ، باسک کلسه و غیره لاینقطع یکی
 علیه دیگری در جنگند ، شدیم .

در طول چنین محاربه هایی بود که ما بگردنه کله شین رفته ، سنگ نبشته های
 آسوری را که وجودشان توسط راولینسون Rawlinson خاطر نشان شده بود چاپ
 و باسمه کردیم . سپس از دره مرتفع زاب کوچک باین آمده به سردشت ده کوچک
 دور افتاده ای در کوهستان ، که حکومتش به فرخ خان سپارده شده بود ، رسیدیم .
 با ترك مگری دوباره بدره تاتاؤو داخل شدیم ، از بائه و سقر گذشتیم ، اما
 این نواحی دیگر تحت امر سیف الدین خان نبودند . آنها جزء ایالت صحنه بودند
 و ما از طرف سکنه این نواحی بسیار بد پذیرائی شدیم . کردها در اینجا با طبیعت
 وحشی خود ظاهر می شوند ، و در دموورد بقتل من کوشیدند .

در بازگشت به مگری من خانم مرگان و همه کاروان را در قصر سردار آباد
 که دوست من سیف الدین خان با کمال لطف آنرا در اختیار ما نهاده بود گذاشتم و
 خود بمنظور سر و صورت دادن ببعض مسائل مربوط بماموریتیم با چابار به تبریز رفتم .
 بالاخره بایستی برای رفتن به همدان از طریق صحنه آذربایجان را ترك کنیم و
 نامه هایی که حامل آنها بودم تأثیری درین نواحی نداشتند .

صبح بیستم نوامبر از سردار آباد حرکت کردیم . برف میبارید و ما از مرگ
 سیف الدین خان مطلع شدیم .

طبق مسیری که من قبل از حرکت از اروپا بجناب وزیر فرهنگ پیشنهاد کرده بودم

و از تصویب نموده بود من با گذشتن از کوههای بزرگ بدره فرات فرود خواهم آمد ،
 و زمستان را در موصل خواهم گذرانم . من منتظر نامه های قسطنطنیه بودم که مرا
 بحکومت ترکیه معرفی نمایند . من ، از قبل بسفیرمان آقای کنت دو مونت بلو
 Comte de Monte bello نوشته ، احتیاجات هیأتم را برایش تشریح کرده بودم .
 بالاخره ، معرفی نامه ها بمن رسیدند ، اما سفارت فرانسه در ترکیه نتوانسته
 بود جز سفارشنامه هایی که جملگی برای ایجاد مزاحمت خوب بودند برای من تحصیل
 کند . برداشتن نقش و طرح و نقشه ، عملیات حفاری ، عکسبرداری و چاپ سنگ
 نبشته ها ، یادداشت و غیره غدغن من شده بودند . این ممانعت دائماً مرا مورد تهدید
 توقیف از طرف یکی از مقامات ترک که در چنین حالی از آن دریغ نکرده ، از حق خود
 و دوری از پایتخت سوء استفاده می کنند قرار میداد .

ازینرو من متوالیاً بوزیر فرهنگ عدم امکانی را که در ادامه سفرم طبق مسیر معین
 شده بآن دچار بودم شناسانده مسیر دیگری را در کردستان و آذربایجان بدون
 خروج از خاک ایران پیشنهاد کردم . من همچنان در تحت حمایت آقای R . de Balloy
 وجودی که من در او اتکای تام و تمامی یافته و اقداماتش در مورد
 کمک بهیأت فرانسوی بحساب درنمیاید ماندم .

از سردار آباد تا صحنه ، جاده در ارتفاعی را در حدود ۲۳۰۰ متر در فلوات
 مرتفع قزل اوزن را دنبال می کند . در پنجا ما در برف سفر می کنیم ، مجبوریم که شب
 را در پناهگاههایی در خانه های کردی ، مملو از حشرات کثیف و مضر بسر برده در
 وجود این وحشیها سپیم گردیم .

وقتی که بمسافرت درین فلوات میاندیشم ، دو چیز مرا متنفّر و بیزار می سازد :
 شبی که در ده چوپان کره بی وسیله و اسباب ، بر اثر اشتباه یکی از قاطرچی هایمان
 و از ترس آنکه مبادا از سرما بمیریم ، با زنهای مردهای کرد ، ما را گرد یک کرسی
 که همه خانواده را گرما میداد جمع کردند ، و آن شبی که در کیلکان در یک کلبه

محقر که در معرض هر بادی بود ، بفصلی که گرماسنج در ساعت ۶ بعد از ظهر ۱۷ درجه
 زیر صفر را نشان میداد ، گذشت .

ما امید داشتیم در صحنه آرامشگاه خوبی بیابیم ، بدبختانه ما بدون در نظر
 گرفتن سکنه و مردمی که بعنوان خیر مقدم ما را هو کرده و سنگ و فضله و نجاست بما
 پراندند ، حساب کرده بودیم .

توقف ما درین شهر مهمان نواز ، چنانکه بایستی بطول نیانجامید ، بزودی
 راه سرد و سرما را برای رسیدن هر چه زودتر بهمدان پیش گرفتیم .

میل من این بود که بعد از سیاحت چند روزه ای از جاناتان اکباتان باستانی ،
 بگرمانشاه و سپس ذهاب رفته در آنجا بانتظار هوایی کمتر نامساعد و خشن ، تا پایان
 سرما بمانیم ، اما من بی در نظر گرفتن مشکلات و موانعی که در ایران بهنگام مسافرت
 در زمستان بآن برخوردده و گاهی غیر قابل رفع و بر طرف نشدنی است حساب کرده بودم .
 وقتی که ، بعد از سیاحت خرابه های بد شکل و قواره پایتخت مادآماده حرکت
 میشدیم برف از نو باریدن گرفت و روزیکم زانویه ما را بگذراندن در کاروانسرای
 مجبور ساخت .

آنقدر برف آمده بود که من خود ۱/۶۰ متر آنرا در دشت اطراف همدان
 اندازه گرفتم ؛ کاروانها دیگر شهر را ترک نمی گفتند و یک نفر خان ، عجول تر از دیگران
 تن بقضا و قدر سپرده ، در ۶ کیلومتری دروازه های شهر با زن و دخترش و دو نوکر
 و چند اسب راه گم کرد .

فردای این حادثه ما براه افتادیم . چندتا چارودار صبح حرکت کرده بودند ،
 ما رد پای آنها را دنبال می کردیم ، هوا خیلی روشن شده بود و چندین روز هوای
 خوب را نوید میداد ، که استفاده از آن حتمی و لازم بود .

بالاخره بعد از هز از شکنجه جسمی و روحی طی چند روز به اسدآباد جائیکه
 بسیار بد پذیرای شدیم رسیدیم . کلنل عبدی خان محتسلاً هنوز قمه مردی را که

میخواست او را درین ده بهلاکت رساند نگه داشته است .

از اسدآباد به کرمانشاه رفتیم و سر راهمان ، دنیاور و کنگاو و بیستون را دیدن کردیم ، در آنجا از طرف میر پنج حسام الملک که در آن هنگام حاکم ایالت بود پذیرائی شده چند روز بمنظور مطالعه نواحی اطراف توقف کردیم .

در آن موقع رفتن برای به ذهاب از طریق گرند و دروازه های زاگرس - روز کافی ما بود . روز قبل از ورودمان به سرپل ما در فراز طاق قیر (طاق قیرا) برپها را واگذشته ، وارد بهار و گلها شدیم . ما زمستان را بمدت ۴ ماه تحمل کرده بودیم و تا آنجا که کیفیات و مقتضیات بما اجازه می دادند کار کردیم و سفر نمودیم بی آنکه هرگز توان و جرأت خود را از دست بدهیم و یا برای گذرانیدن زمستان توقف نماییم .

بعد از چنین الام و آزاری ، توقف در ذهاب ، بیش ازینها دلپسند و فریبا بود . ما نمی توانستیم چشم و دل خود را از تماشای درختان برگدار ، نارنجها ، نخلها سیر کنیم . سکنه خطرناک مرز ترکیه کم بما توجه داشتند ، اما از زندگی و خورشید و راهپیمایی نکردن در برف خوشحال و خوشبخت بودیم .

در طول این مسافرت علمی ، ما ادنی زوایای سلسله درجه دوم زاگرس که گوئی جبال زاگرس آنرا نگاهداشته و تمام جلگه مجاور ترکیه را پیمودیم . باچه حرارتی و شوری ، نقشه می کشیدیم ، عکس بر میداشتیم ، کتیبه ها را با سمه و چاپ نمودیم . با وجودیکه جاده زاگرس را در زمستان پیمودیم . من کاملاً بارزش آن بعنوان یک راه نفوذ بداخله فلات ایران واقف شدم ، اما ، اینرا هم فهمید که این راهی است کاملاً مخفی برای سپاهیان آسوری عازم بین النهرین و ایلام علیا ، و من درصدد تحقیق جاده دیگری بودم که فکر می کردم برای رفتن بسرزمین کردهای کلهر وجود دارد .

پس از سیاحت این کوهستانهایی که چادر نشینانش بسیار مهمان نوازند ما یکدفعه دوم از کرمانشاه گذشتیم تا کاماساب را در محلی که روی نقشه علامت زده شده است دوباره دنبال کنیم . من فکر می کردم با دنبال کردن این رودخانه راهی را که

از بابل به اکباتان میاید و زاگرس آنرا بدوشاخه کرده و مدخلی به ایلام علیا میدهد ، بیایم ، اما من بموانع طبیعی غیر قابل رفع ناشی از بیخ و خمهای بزرگ سر راه عبور از شتر گلوها ، برخورد نمودم .

از همان موقع هیأت باهستگی از رودخانه کاماساب تا خرابه های شیروان در نقطه ای که این رودخانه نام خود را عوض می کند و سیمره نامیده میشود پائین آمده . سر راه خرابه های متعددی بود ، من هر زمان که سر زمین بیابانی نبود یا آنکه عشایر بد سگال بد اندیش نمی بودند آنها را مورد مطالعه قرار داده ام .

کردها جرأت نمی کردند ما را از مقابل مورد حمله قرار دهند : آنها ما را کاملاً مسلح و مصمم بدفاع از حیاطمان یافته بودند ، اما چیزی نمانده بود که در نزدیکی هلیلان بکمین گاهی که در آن جمله هیأت محتملاً قتل عام می شدند ، کشانده شویم .

کمی بالاتر ، سواران من یک نفر بومی کشته بودند . از آن موقع ما دیگر سلاحهایمان را رها نکردیم ، و این خیلی بما کمک کرد ، زیرا بعدها دانستیم که رفتار ما صحرائشینان بالا و ارود را مردد داشته و زندگی ما را نجات داده است .

بالاخره ما بخرابه های شیروان رسیدیم و نزدیک اردوی والی پشتکوه بخوبی پذیرائی شدیم . این کردها با اطلاع از اینکه ما نزد حسینقلی خان میرویم و بی خبر از اینکه ما باچه وضعی وارد کوه شده ایم ، جرأت امتناع از مهمان نوازی ما را نداشتند .

بهنگام ترک نواحی ایران ، من بهیچکس نگفتم که قصد سیاحت پشتکوه را دارم ، زیرا در آن صورت کوشش می شد مرا از آن منصرف کنند ، یا بدتر از آن مانعتم نمایند ، ازینرو بی اطلاع بدون معرفی نامه برای رئیس کل (خان بزرگ) نزد او شدم .

حسینقلی خان ، سلطانی کوچک و حاکم مطلق کوهستانهای خویش است . او لفظاً مورد احترام کامل ایرانیان است ، اما مایل نیست که نه آنها و نه اروپائیان نزد او آیند ، او نمی خواهد که آرامش و سکونش را بهم زنند .

چندماه قبل از دیدار ما از والی، يك تاجر سويسی بغداد، تحت الحمايه دولت فرانسه، توسط صحرا نشینان مقتول شده بود. من بهمینجهت از بابت استقبالی که این مرد مستبد از من بعمل خواهد آورد، شدیداً نگران بودم. اما سیاحت پشتکوه فائده قابل ملاحظه‌ای را از نقطه نظر علمی وعده میداد، لازم بود که انجام گیرد.

هنگامیکه شیروان را ترك گفته، کبیر کوه (کوه بزرگ) بقصد دخول در دره آفتاب رود می‌گذشتیم، خود را در چنان حالت روحی میافتم. در روز بعد ما خود را در شهر چادر (خیمه) والی یافتیم، طبق معمول من کلنل عیدی خان را برای عرض سلامها نماینده ساختم.

استقبال در ابتدا گرم نبود، اما کم کم، من با دادن نظریات مشورتیم درباره ترعه‌های آبیاری که او میخواست در اراضی پست خود احداث کند، دوست پیرمرد شدم. از آنپس پشت کوه بروی ما گشاده بود و والی کریمانه‌ترین مهمان نوازیها را از ما بعمل آورد.

امیدوارم از ملاحظت و انعام میزبانم، در حال، سوء استفاده نکرده باشم. من از آن مفصلاً بهره برده، و در مدت قریب بیکماه سرتاسر منطقه را بیموده و آنچه از عجایب و چیزهای جالب توجه که در خود داشت، دیدن نمودیم.

من همچنین تقاضا داشتم که جنوب کوهستانها را سیاحت کنم، اما والی مخالفت کرد، او بمن گفت: « لطف کنید و تقاضای این مسافرت را ننمائید، من درین سمت با اعراب بنی لام در جنگم و نمی‌توانم بشما تأمین دهم. مطمئن باشید از آن بسلامت باز نخواهید گشت. » در مقابل ممانعت و غدغنی که اینقدر دوستانه ادا شده بود و مخصوصاً در مقابل چنین دلایلی چاره‌ای جز تمکین و تسلیم نداشتم. من بار دیگر کبیر کوه را گذشتم، دره سیمره را سیاحت کرده و برای رفتن به خرم آباد نزد فیلی‌ها به لرستان وارد شدم.

از دره سیمره تا خرم آباد راه سخت و خطرناک است. بخش اعظم بیابان

و سکنه بسیار معدودی که در آن دیده می‌شود نسبت به بیگانگان بسیار دشمن‌اند. ما تقریباً پانزده روز برای عبور ازین خلو تکده‌ها گذاشته بودیم. از یکطرف تحقیقات زمین‌شناسی من عقب افتاده بود؛ از طرف دیگر ما در راه چند حیوان از کف دادیم، و با آنکه اسبهای سواری ما بار هم داشتند، حیوانهای بدبختان در چنان حالتی از فرسودگی بودند که ما منازل بسیار کوتاهی میبودیم، بعلاوه سرما شروع بشدت کرده بوده و خیلی زود از راهپیمائی و پیاده روی خسته می‌شدیم.

در خرم آباد که هیأت چهار روز توقف کرد، من یادداشتهايم را تکمیل و نقشه‌هايم را در جریان گذاشتم، لازم بود که با استراحت حیوانهايمان که مدت چهارماه جز علفی که سر راهمان می‌یافتیم غذائی نداشتند، موافقت کنیم.

از خرم آباد، از طریق هورود، مستقیماً، به بروجرود رفتیم. این را هشت روز قبل توسط قبایل غارتگری بند شده بود و بعد از يك کشتار مهیب حاکم ولایت سر تپ سیف‌الملک آزاد شده بود. هیچ دست سیزده نفر منتخب از سرشناسهای این قبایل بریده شد، و از شدت خون ریزی مردند، دو نفر دیگر جا بجا تیرباران شدند این تنبیه راه هورود را آرام ساخت.

بروچرد در بیرون لرستان قرار گرفته و پایتخت منطقه ایست شامل دره‌های بسیار حاصلخیز واقع بین الوند و کنگاور از یکطرف و سلطان آباد از طرف دیگر. این مناطق که در گذشته نیز مانند امروز يك مرکز آباد و مسکون را تشکیل می‌داده‌اند مطالعه مفصل را می‌طلبیدند، ازینرو من نزدیک بدوماه آنها را بررسی و سیاحت می‌کردم.

از بروچرد به دولت آباد رفتیم و از آنجا به تویسرکان تا در آنجا خرابه‌های شهر باستانی واقع در پای جنوبی الفوند را تماشا کنیم.

سفر ما در میان این باقیمانده‌ها و آثار عهد باستان بسیار نمر بخش‌تر می‌بود، اگر، ما خود را در میان سکنه بسیار بد مستقر شده نمی‌یافتیم. رئیس آنها مردی ضعیف

و بی ارزش بود و قدرت اداره و نگهداری آنها را نداشت: ما از طرف سکنه روی دلاور مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفتیم و حداکثر کاری که توانستیم بکنیم این بود که کلنل عبدی خان، پیرو اسلح و نوکرهای بومی را که کم و پیش زخمی شده بودند، از یک کشتار دستجمعی مهاجمین، با تیراندازی با تفنگ کوتاه در خیل آنها، مانع شوم. چند روز بعد، ازین تهاجم تلگرافی بتهران شکایت کردم، طبق جوابی که از طرف حضرت اشرف امین السلطان صدر اعظم بمن داده شد، این شورشیان مسلح بمجازات رسیدند. در نهانهاوند که سپس ما بآنجا رفتیم، سکنه چندان مهربانتر و مهمان نوازتر نبود و با آنکه ما خیلی دور از شهر چادر زده بودیم، میامدند و ما را بچادرهایمان میراندند. عجیب تر از همه آنکه سمج ترین آنها کارمندان دولت و مستخدمین گمرک و غیره بودند.

بالاخره ما این شهر را بقصد مراجعت به بروجر د، آنجا که من امیدوار بودم که قبل از دخول به لرستان بختیاری با حاکم کنار بیایم، ترک گفتیم.

چنانچه می توان روی نقشه هم ملاحظه نمود، رودخانه ای که از نزدیکی بروجر د سرچشمه میگیرد، تحت نام ابدز رشته جبال لر را بقصد رفتن به دز فول از عرض می بیناید. نقشه من عبارت ازین بود که بستر رودخانه را گرفته بهر بستان (۱) روم. بدبختانه چنانچه خواهید دید، من با چنان مشکلاتی روبرو شدم که مجبور بانصراف ازین اقدام گردیدم.

سیف الملک امیرخان، سردار در بروجر د نبود، او مجبور شده بود با سپاه کوچک ششصد نفری خود بمنظور مجازات و تنبیه ارتشاء، یک رئیس لر، بجنوب بنزدیکی علی آباد برود. من میبایستی برای دیدن او باردویش بروم، در آنجا، او را در محاصره صحرائشینان شورشی و دریک موقعیت بسیار متزلزل یافتیم.

طبعاً، او وقتی مرا دید، روی خوش نشان داد و مهمان نوازی صمیمانه ای بعمل

۱- منظور از لرستان همه جا همان بین النهرین است. م.

آورد، لیکن او اشتباه بزرگی کرد، که مرا بهتر بر اوضاع و احوال مطلع نساخت و بمن نامه هایی برای همه سران لر کوهستان، حتی آنها که شکست او را می خواستند نداد. این اشتباه نزدیک بود موجب نابودی هیأت گردد.

خود من هم اشتباه کردم که با اطلاعاتی که توسط نوکران کردم بمن رسیده بود بیشتر اهمیت ندادم و بتأمین حاکم اعتماد کردم. اما من نمی توانستم باور کنم که او اعتماد می کرد نامه هایی بعنوان کسانی که در کوهستان باو ناسزا می گویند بمن سپارد. باین ترتیب، من تصمیم گرفتم با نهایت احتیاط قدم بردارم. ازین رو قبل از دخول بمناطق ناشناخته، بمنظور بررسی و تحقیق درباره طبیعت سرزمینی که بآن سفر می کنم، بقله برفین اشتران کوه (۴۸۰۰ متر) صعود کردم.

با ترک اشتران کوه، ما به بحرین، دهکده کوچک واقع در مدخل شتر گلوها رفتیم، در آنجا من همه اطلاعات لازم را گرفتم، و چون تعقیب شاخه شمالی آبدز را محال دیدم، تصمیم گرفتم شاخه جنوبی را که بین قلیان کوه و رزده کوه واقع است بیابم، ضمناً به دز فول هم بروم.

جاده ای که ما می بینیم، کوره راهی بود که از پای اشتران کوه غربی و میان دو رشته جین خوردگی عظیم الجثه و از طریق دریاچه قهرمی گذشت.

راه سخت و طولانی بود، حاجی و ندها چند نوبت بما حمله کردند، بالاخره بعد از گذشت پنج روز در میان صخره ها و مغاک ها بخانه اصلان خان رئیس جوانی که ما برای او نامه داشتیم، وارد شدیم.

پذیرائی سردتر از سرد بود، خان شخص خشن و بیمغر، وحشی تر از خرسهای جنگلهایش بما گفت، که شاه و حکومت حقی در قلمرو من نداشته اند، مثنی ناسزا بآنها داد و بما گفت که راه بسیار بد است و که ما نخواهیم توانست عبور کنیم و او هم ضمانت ما را نمی کند. همان شب این توضیحات با حمله ای از طرف افراد خان کامل شدند و ما را مجبور ب عقب نشینی نمود، بار و بنه ما این راهزن را اغوا و اغفال

کرده بود و به محض ترك او طنين شليك و تفنگك و گلوله‌ها بدرقه‌مان شدند .

حملات اوليه جز يك آماده باش نبودند ، معيذا طبق گزارش آدمهای ما ، ما مييايستی منتظر يك حمله بسيار سخت برای فردا باشيم .

ابتدائی‌ترین احتیاط حکم می‌کرد که خود را ازین قبیله دور کنم ازینرو با طی مسافتی پیش از مسافت معمولی بین دو منزل بجنگل رسیدیم .

بدون راهنما ، در میان يك هرج و مرج طبیعی سیلابکنند جنگلی و کوهستانهای غیر قابل عبور ، در حالیکه لا ینقطع جای پای خرس را بجای کوره راه می‌گرفتیم ، منازل بسیاری را برای رسیدن بقبیله‌ای دیگر پیمودیم .

تا آنجا که ممکن بود از تماس با این صحراگردان احتراز می‌جستیم ، مقابله بامشکلات و موانع و قبول يك محاربه از کف دادن همه چیز بود ، ازینرو همیشه دره‌های خشك یا جنگل را برای برافراشتن چادرمان می‌جستیم . محققاً این عزلت عالمی شاعرانه و بزرگ داشت و علی‌رغم اضطرابات و دلپره‌ها ، ما از طبیعت بکر ، بهره مند می‌شدیم ، لیکن برای ما و برای کاروان آذوغه کم میامد ، و وقتی که صید و شکار فراوان نمیبودند ، غذای ما بشدت ساده و فقیرانه می‌شد .

بالاخره بنزد رئیس دیگری بنام یحیی خان ، که من درباره او اطلاعات جامعی داشته و که مییایستی ما را کمک کند رسیدیم . اشتباه و تلخ و توقع و بیجا ! اوتقریباً بهمان اندازه که اصلان خان ، از ما بد پذیرائی کرد و بجای آنکه بما بگوید که برای رفتن بلرستان فیلی‌ها نزد سگوندها از طریق قله کز آب برویم ، ما را مجبور کرد که از رودخانه بحرین عبور نمایم .

از قبیله سگوندها ما کمتر ناپذیرائی دیدیم ، بهمین جهت تقاضا مندی فوری استراحت ، چند روز در پای هشتاد پهلو کوه توقف کردیم .

بیخیال و فارغ از همه اشتغالات ، کارها ، مخاطرات گذشته و آینده ، پنج روز وقف شکار ، منحصر به تفریح و استراحت کردن نمودیم . از ابتدای سفر این برای

اول بار بود که من برای دل خودمان توقف می‌کردم ، اما منطقه خیلی پست و بلند بود ، حیوانهایمان خسته بودند ، خودمان نیز ازین زندگی کوچ نشینی و بیابانگردی و آماده باشهای دائمی بستوه آمده ، بیک استراحت واقعی ، نه برای ابدانمان زیرا برای ما ازین بیشتر خستگی دست نمیداد ، بلکه حداقل برای استراحت روحمان نیاز داشتیم .

شکارهای ما قابل تحسین بودند ، چه نخچیر فراوان بود و خانم مرگان با يك تیر تفنگ کوتاه يك خوک عالی را که در حال یوریمه فرار میکرد در یکصده پنجاه متری از پای در افکند .

هیأت از نو وضع عادی خود را بخود گرفت و هشتاد پهلو کوه را در منطقه لره‌های دیرك و ند ، صحرا نشینان بد سیما که ما با کمال میل آنها را بقصد دخول بگرمسیرات یعنی مراتع گرم و صحرائی اینموقع از سال ترك کردیم .

از آنجا که راه آبدار بما بسته بود ، من تصمیم گرفتم که به سیمره در پل گامیشان ، نقطه‌ایکه ما آنرا در خروج از پشتکوه ترك کرده بودیم برسیم .

در بنهنگام ما در پایان ژوئیه بودیم ، گرمسیرات متروك شده بودند ، ما در يك بیابان سفر میکردیم ، اما درین شتر گلوهای تنگ آنهم ۳۳ درجه در عرض جغرافیائی و ۴۰۰ متر ارتفاع چه گرمای طاقت فرسانی بود .

من سابقاً خیال میکردم درعر بستان و هند شدیدترین گرماها را تاب میاورده‌ام ؛ خیلی اشتباه کرده بودم ، زیرا آنها در مقابل گرمای ۵۶ درجه در سایه‌ایکه ما هر روز بین گامیشان و دز فوول داشتیم ، هیچ بودند . ما دیگر قدرت حرکت دادن بخود را نداشتیم ، و بهنگام سختی راه مجبور بودیم چندین کیلومتر بیاده برویم و این يك ریاضت و شهادت واقعی در راه معتقدات بود .

بالاخره به دز فوول و شوشتر رسیدیم ، در حدود سه هفته را بتماشا و سیاحت در حوالی ایشهر تا حدود کرخه گذراندیم ، از طریق اهواز و محمره در امتداد کارون باین رفته برای سوار شدن بر يك کشتی انگلیسی که محموله خرما داشت و عازم مصر

بود، خود را به بندر بوشهر رساندیم.

اول دسامبر ۱۸۹۱ ما در پاریس بودیم، خوشحال از انجام این مسافرت لیکن خوشحالتی از اینکه آنرا پایان رسانده ایم، در حالیکه از خود می پرسیم آیا توانائی و جرأت دوباره آغاز کردن آنرا داریم؟

تخمین مسافت پیموده شده بوسیله هیأت بسیار مشکل است، ما خیلی بیخ و خم و کج و معوج و چنگک و قلابی (کروشه) رفته ایم، خود من راهپیمائی های فرعی متعددی، بهنگام توقف کاروان انجام داده ام.

من چند بار مسیرمان را حساب کرده ام. همیشه به عددی بین ۱۹۰۰۰ و ۲۱۰۰۰ کیلومتر رسیده ام، بهمین دلیل در ۲۰۰۰ که محققاً خیلی کمتر از حقیقت است تا بیشتر از آن متوقف شده ام. (۱)

باین ترتیب این عدد برای هر روز یک متوسط ۲۵ کیلومتری بدست ما میدهد، بشرط آنکه ما لاینقطع سفر می کردیم، لیکن ما بندرت روزانه کمتر از ۴۰ کیلومتر راهپیمائی کرده ایم، و نباید برای هر دو روز بیش از یکروز توقف حساب کنیم.

بعلاوه، فاصله کیلومتری برای هیأت مسئله ای فرعی و ثانوی است، خود من غالباً از اینکه فواصل در ایران اینطور قابل ملاحظه و نقاط جالب اینقدر از هم دور اند تأسف خورده ام. چه خواهند گفت غالب مسافران اروپائی اگر بنا باشد سفری هشت روزه با اسب برای بررسی اطلاعات غالباً نادرست، انجام دهند؟ و با این وجود برای ما این اشتباه بسیاری از اوقات پیش آمد کرد.

درستور پیش من از دولت ایران بخاطر معاضدت و مهربانیش درقبال هیأت تشکر کردم، همچنین گفتم که چه اندازه نسبت بجناب آقای ر. دوبالوی از بابت فدویت و جانفشانی که نسبت بما ابرار داشت سپاسگزارم، ولی من این سپاس را بشدت ادا نکردم، زیرا وساطت و دخالت آنها صدبار جان ما را نجات داد، مطمئن باشند

۱- یک سگ (Irish-Setter) بنام توجی با ما تمام سفرها را کرد و بفرانسه بازگشت.

که ما هرگز آنها را فراموش نخواهیم نمود.

من در مطالعات جغرافیائی بمنظور آسان ساختن آن بمراجعه، فصل اولین در باره ساختمان عمومی ایران، همراه با تشریح موقعیت جغرافیائی در مقایسه با دیگر ممالک آسیای قدیمی ترتیب میدهم، سپس متعاقباً ایالات مختلفی را که در مسیرم پیموده ام شرح خواهم داد و از سخن گفتن درباره آنها که از نزدیک نمی شناسم امتناع خواهم نمود.

در توصیف ایالات، من همیشه یک نظم و یک سبک را پیروی خواهم نمود، باین معنی که متوالیاً از جغرافیای طبیعی بمنابع معدنی و گیاهان و حیوانات رفته، سپس از مردمی که سکنه آند، از آداب و عادات و اخلاق، مهمترین ابنیه تاریخی، سخن خواهم راند، ضمناً تا آنجا که ممکن باشد اطلاعات دست دوم را، اعم از اینکه تاکنون منتشر شده یا در جای دیگر آورده شده باشند، بصورت آورده زیر نویس یادداشت خواهم کرد. کلیه تصاویر از کلکسیون عکسمائی (۱) که در طول سفر برداشته و چاپ شده اند می باشد. همچنین طرحها و کروکی هائی که من از روی طبیعت برداشته ام. نقشه ها نیز بهمین طریق توسط خود من برداشته شده اند، بعلاوه من، در هر حال منابع و مدارک غیر شخصی امرا منحصرأ بمنظور دادن امکان بررسی بخواننده، خاطر نشان خواهم نمود.

بدون صحبت از نقشه بزرگ مفصلی که در طی مأموریت تنظیم شده، من بتفصیل درباره سه نقشه عمده ای که نتایج جغرافیائی سفر مرا تشکیل میدهند، و در باره روش نقشه برداری صحبت خواهم کرد:

اولاً؛ نقشه سواحل جنوبی دریای خزر: مسوده بمقیاس $\frac{1}{400,000}$ ، شامل

ایالات استرآباد، مازندران، گیلان و طالش.

برای اینکار نقشه کرائه خزر که قبلاً برداشته شده بود، من آنرا بکمک تو دولت

۱- ششصد و بیست عکس بتوسط هیأت برداشته شده است.

وقطب نما برای ارتباط دادن نقاط داخلی کشور، مورد استفاده قرار دادم، قسمت اعظم جزئیات بوسیله قطب نما و با اندازه گیری، فاصله با قدم یا قدم شمار برداشته شدند. ثانیاً، نقشه کردستان مکرری؛ مسوده بمقیاس $\frac{1}{۲۵۰,۰۰۰}$. اندازه ها و تصاویر بین مراغه، میان دو آب، شبه جزیره شاهی (شاهو) بوسیله افسران ایرانی انجام گرفته، در دوخط غرب دیگری شرق بمنظور بررسی محاسباتم، ثنودولیت را ناچار تا سر دشت بردم بعنوان منبای کار بکار رفته اند.

فقط زوایای بزرگ محاسبه شده اند، بقیه بطور گرافیک ثبت و ضبط گردیده اند، برداشت جزئیات بوسیله قطب نما و قدم شمار انجام پذیرفته است.

ثالثاً با نقشه ایلام، مسوده بمقیاس $\frac{1}{۷۵۰,۰۰۰}$. این نقشه از بزرگ کردن نقشه کی پرت Kiepert بمقیاس $\frac{1}{۱,۱۵۰,۰۰۰}$ بدست آمده، که نقاط مهم آن با درصد ارتفاع خورشیدی کی پرت Kiepert مفصلاً تصحیح گردیده است. من برداشتهای تمام قسمتهائی که هنوز سیاحی نشده و مجهول مانده اند از قبیل لرستان، بختیاری، بخش فیلی ها و پشتکوه را بر آن افزوده ام.

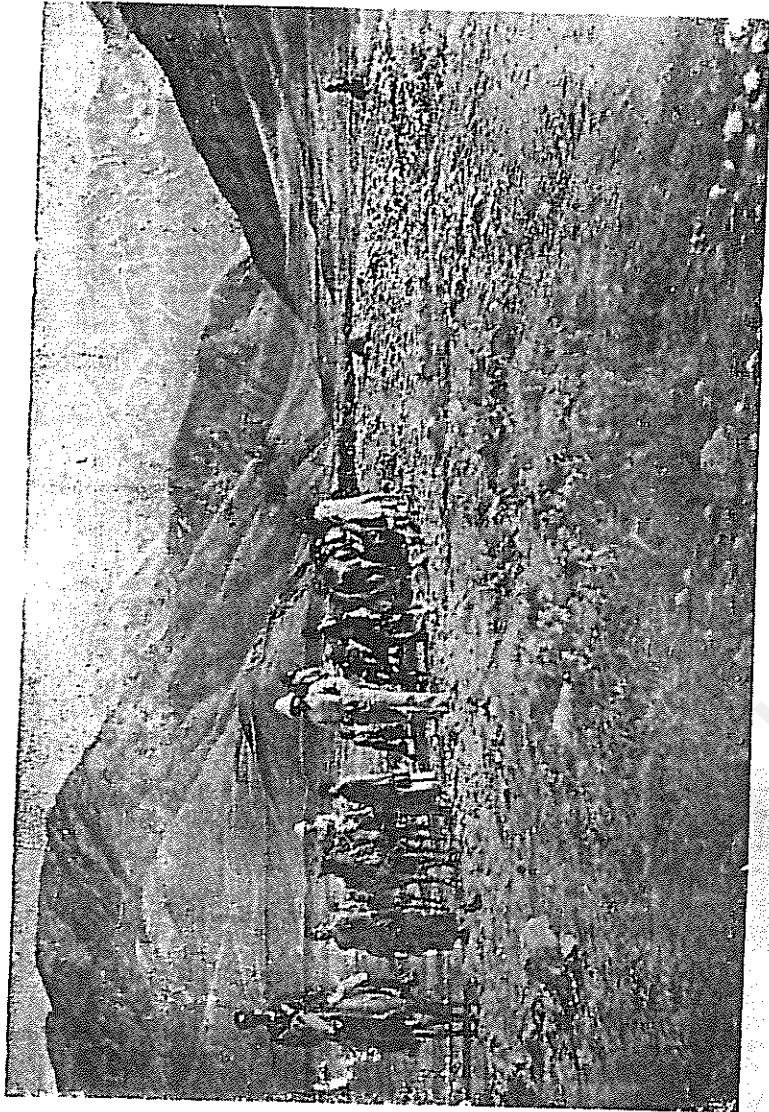
این برداشتها متکی بقواعد ۱۵ و ۳۵ کیلومتری است که با ریسمان و قدم شمار در نواحی هموار که من روی نقشه کی پرت Kiepert مفصلاً و بدقت مشخص نموده ام اندازه گرفته شده اند.

قبل ازین؛ هرگز نقشه کامل سواحل بحر خزر برداشته نشده است.

کردستان مکرری، مطلقاً مجهول، در روی نقشه قبل از مسافرت من سفید علامت گذاری شده است.

اما درباره نقشه ایلام، این نقشه از بابت پشتکوه و لرستان، مطلقاً تازه و از هر نقشه دیگری که روزگاری توسط کشورهای دیگر ترسیم شده، کاملتر است.

چنانچه میبایستی؛ بین النهرین که من بآن نرفتم، نقشه اش برای هیأت من همان گزیده و عصاره نقشه های قبلی بوده است.



تصویر ۲

اشترانکوه (لرستان)، عکس از مؤلف

مطالعات جغرافیائی

۱

فلات ایران

ملاحظات عمومی

فلات ایران، در مجموعه مثلثی است وسیع، در مرکز بطور محسوس صاف و هموار، با اضلاع برآمده‌ایکه قتل آنها، آزارات، کوههای مشهد و کوههای واقع در شمالشرق بندرعباس میباشد (شکل ۱)

بطوریکه دیده میشود دو ضلع اصلی نسبت بنصف النهار کج بوده و دیگری بالطبع مدارات را بعد از ۵۷ درجه طول شرقی پاریس قطع می‌کند.

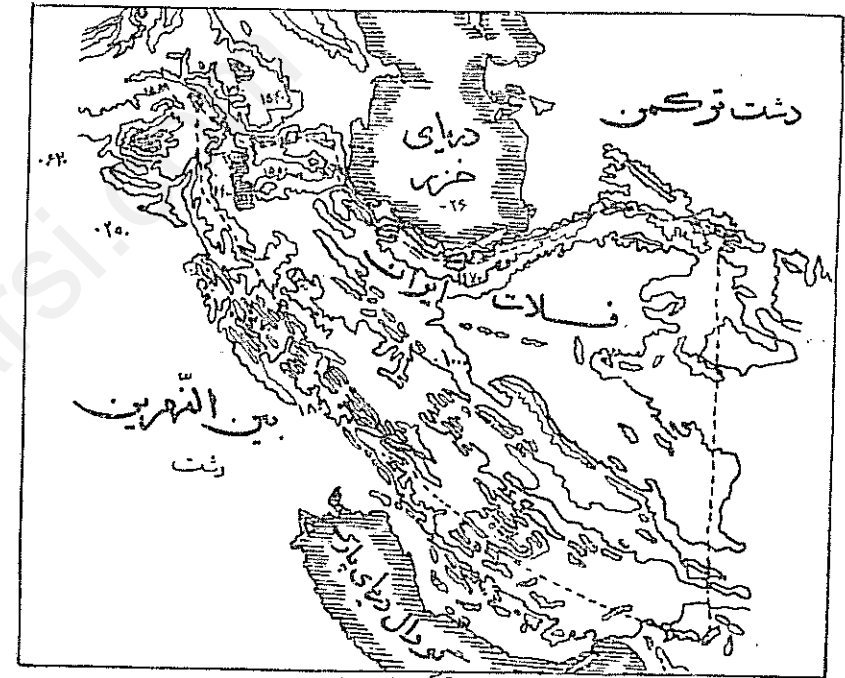
قلل زوایای مختلف بشرح زیر قرار گرفته‌اید: آزارات؛ ۴۰ درجه عرض شمالی، طول ۴۴ درجه تقریباً؛ کوههای مشهد، ۳۷ درجه عرض شمالی، طول ۵۷ درجه تقریباً؛ و کوههایی که در شمال بندرعباس قد برافراشته‌اند؛ ۲۸ درجه عرض شمالی، طول ۵۷ درجه تقریباً.

ضلع شمالی این مثلث، بین مشهد و آزارات، از کوههای خراسان، البرز، قره داغی، که آزارات متصل میشود تشکیل شده است (شکل ۲ و ۳).

ضلع جنوبی، بین آزارات و بندرعباس مرکب است از رشته ممتد کردستان،

لرستان، شیراز.

بالاخره ضلع شرقی که کمتر شناخته شده، مشتمل است بر کوههای خراسان و ارتفاعات واقع در مرز افغانستان در حوالی بیرجند .



شکل ۱ برجستگی فلات ایران

مثلی که اینچنین محدود شده عبارت از سطحی است در حدود ۱۶۰۰۰۰ کیلومتر مربع که نیمی از آن پوشیده از کوههای تقریباً حاصلخیز ، يك چهارم آن از جلگه‌های بسیار غنی و يكچهارم بیابان و کویر نمکی که مطلقاً خشک میباشد .

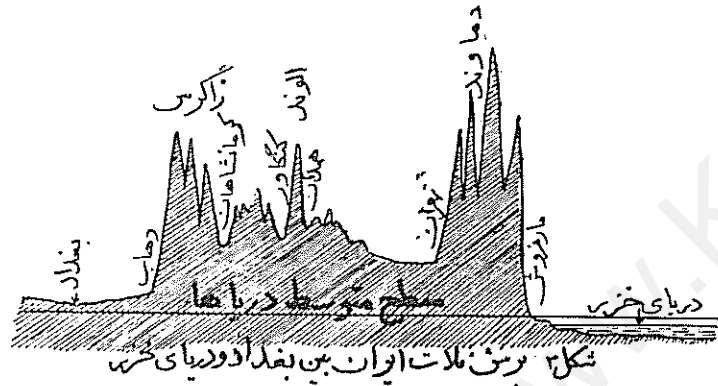
من مثلث ایران را در سرحد افغانستان و بلوچستان متوقف داشتم تا بمیدان مطالعه‌ام وسعت زیادی ندهم ، لکن در حقیقت از نقطه نظر نا هموار یهایشان ، این دو ناحیه ، جزئی اند از يك فلات که جز در محل کوههایی که در بروی دره سند میبیدند خاتمه نمیپذیرند .

افغانستان و بلوچستان عیناً مثل بخش شرقی و مرکزی ایران از حوضه‌های

داخلی تشکیل می‌شوند، لکن ملاحظاتی تا این اندازه عمومی و کلی ، در يك شرح و نوشته‌ایکه منحصرأ وقف بنشان دادن خطوط بزرگ و عمده طبیعی مملکت بمنظور بهتر مفهوم داشتن آن است ، فائده‌ای در بر نخواهد داشت .



شکل ۲ برش فلات ایران بین خلیج فارس و دریای خزر



شکل ۳ برش فلات ایران بین بغداد و دریای خزر

آرارات یکی از مرتفعترین قله‌های آسیا ، بشکل نافی است از يك سلسله کوههایی که در حالیکه در اطراف آن شعاع می‌افکنند ، از یکطرف آسیای صغیر ، و از طرف دیگر کردستان و شمال ایران را می‌پوشاند .

در اطراف این ناف ، فلات قابل ملاحظه و بسیار پیچ و تاب خورده‌ای که ساختمان زمین‌شناسی اش یکنواخت ، و بنام کوهستان ارمنستان معروفست وجود دارد . در شمال این بینظمی و ریخته و پاشیدگی عمومی کوهستانی ، گودالی است که

در آن کورا و فاز بسمت مغرب جاری اند ، بالاخره دورتر دیواره قفقاز است که باغتشاشات زمین شناسی درکناره جاگه روس پایان میدهد .

دنباله قفقاز کبیر در دریای خزر (۱) بوسیله تیغه بسیار برجسته ای که حوضه وفرورفتگی دریائی را بدو قسمت کاملاً مشخص تقسیم می کند ، نمودار و محسوس است ، سپس ما پیشروی بسوی مشرق ، دامان کوه مقدمه و گام اول برجستگی های

۱- جغرافیدانهای قدیمی ، بدریای خزر نام دریای هیرکانی داده اند ، اعراب قرون وسطی آنرا بحر الخزر ، دریای خوزر یا خزر ، دریای جوزجان (جوزجان) دریای جنورچیا ، بحر الدیلم ، دریای دیلم ، دریای گیلان ، دریای طبرستان و دریای باکو نامیده اند . مورخین چینی عهد عیسی مسیح آنرا سی - هائی Si - Hai یا دریای غربی ، اسلاوها باعتبار قوم خوالیس Khwalisse که بین دهانه های ولگا مسکن داشتند ، خوالینسکوئه مورخ ، همچنین بآن نام دریای استراخان داده اند . طوایف مختلف ترک که در کرانه اش زندگی می کنند عموماً آنرا تکز Tenghiz یا Deniz یا آق دانیز (۱) Aq deniz ، یعنی دریای سفید می نامند و ایرانیها نیز آنرا تحت نام قلزم می شناسند ، ترکها نام غز Ghouzz یا دریای غز . اولین اطلاعاتی که اروپائیان ازین دریا بدست آوردند باید متعلق به آنتونی جنکینسون Ant . Jenkinson تاجر انگلیسی باشد که در ۱۵۵۷ برای استقرار روابط تجاری ، با کشورهای واقع در مشرق ایندیریا کوشش نمود ، چین سترویز Jean Struys هلندی که در ۱۶۷۰ بر بالای عبارتی در استرآباد رفت و نقشه ای ازین دریا تهیه کرد که در آن مخصوصاً شکل دریای خزر بد ریخت است . فقط بهنگام سلطنت بطر کبیر بود که اطلاعات و معلومات مثبت تری درباره موقعیت و وسعت این دریا بدست آمد . ابن پادشاه بعد از انجام مسافرتی که بدستور او در ۱۷۱۹ و ۱۷۲۰ توسط ساموئی سائی مو نور Samoï Saï Monor و وان وردین Ven Verdeen انجام گرفت از آن نقشه ای ترسیم نمود . کوجین Kojin نیز در سالهای ۱۷۲۶ و ۱۷۲۷ اعزاز گردید . همین ساهوئی مو نور شرح و توصیفی بر آن نوشته و نقشه ای را که در ۱۷۳۱ بر فلز حک شد ، پایان رسانید . کرانه های شرقی آن دوباره توسط توك هیچر Tok ma Tcher و کرانه های غربی و جنوبی توسط گوولین Gumlin طبیعی دان در ۱۷۷۰ ، ۱۷۷۱ و ۱۷۷۲ مورد بررسی قرار گرفتند . (ج . کلاپروت J . Klaproth ، یادداشت های مربوط به آسیا ، پاریس ۱۸۲۸ جلد سوم صفحه ۲۷۱-۲۸۳)

قفقاز را باز می یابیم ،

خود دامان کوه جز شاخه و شعبه ای از هندوکش نیست ، هندوکش محور شکستگی است که جنوب را احاطه می کند . استپ روس بنا برین چیزی جز دنباله غربی محور شکستگی که استپ ترکمن و خیوه را مسدود می کند ، نیست .

در حوالی مشهد دو محور قفقاز کبیر و آرارات باهم تلاقی می کنند . اما در رشته آخری ، قره داغی ، البرز بنظم و ترتیب قفقاز نیستند ، از ارتفاعات تاگودالها چنین خوردگی ها دچار یک خمیدگی وفروروی شده اند که علاوه موجب شده که درین بخش رشته جبال حداکثر برآمدگی را پیدا کند و در همین جاست که دماوند یافت میشود .

آنچه از نظم و ترتیب قفقاز کبیر گفتیم عیناً برای رشته کردستان و لرستان صادق است .

از سمت آرارات و ارمنستان با وجود اینکه این کوهها جزء بجز بسیار نامنظم اند ولی در مجموعه خود یک همجنسی کاملی را نشان میدهند . سپس هنگامیکه بسوی جنوب پیش رویم ، در کوچکترین جزء و قسمت بهمانگونه که در مجموعه ، نظم و ترتیب شکفت آور می شود . خط شکستگی اندکی بسمت مشرق انحنا یافته و کوچکترین رشته جبال ازین قانون عمومی تبعیت می کند .

وقتیکه دوکناره خلیج فارس را بررسی می نمائیم ، شباهت کوههای جنوبی ایران با کوههای عربستان ما را خیره میدارد ، اما این پدیده با انداختن نگاهی بر روی نقشه ، با آسانی توضیح داده می شود . در حقیقت ملاحظه میگردد که خلیج فارس و دنباله اش در بین النهرین که امروز از لیمونها پر شده ، چیزی جز یک چین عظیم طبقات معرفت الارض ، ناشی از یک نشست و فرو افکندگی نیست ، در حالیکه فلات ایران بتمامی از یک پدیده مشابه ، ولی در جهت معکوس تبعیت می کند .

در صفحاتی که من وقف تحقیقات زمین شناسی ام در باره ایران نموده ام ، وارد